

درنگی چند در تلخیص المحصل خواجه نصیرالدین طوسی

علی رضا فاضلی*

خواجه نصیرالدین محمد بن محمد طوسی یک بار به هم‌اوردی با فخرالدین رازی در شرح بر اشارات بوعلی رفته بود. سی سال بعد، در ۶۶۹ ق. بار دیگر با فخر روبرو می‌شود، این بار در مقام تلخیص و تحلیل انتقادی کتاب محصل افکار المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحكماء و المتکلمین برمی‌آید. در مقدمه می‌نویسد: «اساس علوم دینی علم اصول دین است که مسائل آن باید یقینی باشد... در این زمانه همتهما از تحصیل حق بازگشته است... و رغبتی به علوم نیست و سرشتها بر چهل و دون مایگی سرشته شده است... در کتابهای متداول عیان و خبری و از تمهید پایه های حقیقت عین و اثری نیست بجز کتاب محصل که اسم آن سازگار با معنایش نیست و بیانش به آنچه ادعای آن را دارد نمی‌رساند؛ و اینان پندارند، در این علم، این کتاب بسنده است و از مرض جهل و تقلید رهاننده. حق آن است که در آن تَنک مایه و پرمایه بی شمار است و متکی به آن به یقین نمی‌رسد، بلکه جویای حق را چونان تشنه ای به سراب می‌برد و سرگردان در راههای گوناگون را ناامید از رسیدن به درستی می‌کند. بر آن شدم که از روی آن پرده برگیرم و ناراستی را در شبهات پنهان آن بنمایانم... گرچه برخی دانشیان در روشن کردن و شرح آن و برخی دیگر در نقض و جرح آن کوشیده‌اند و بیشتر ایشان منصف نبوده‌اند و کتابم را تلخیص المحصل نامیدم.»

سپس خواجه آن را به عطا ملک جوینی تقدیم می‌کند.^۱ این کتاب به سبب رهیافت انتقادیش به محصل، در آثار متأخران خواجه غالباً به نقد المحصل شهرت دارد. استاد شیخ عبدالله نورانی - خدایش حفظ کناد - این کتاب را به همراه سی رساله دیگر از خواجه نصیر، به سال ۱۳۵۹ تصحیح کردند و در تهران چاپ شد و بعدها در بیروت تجدید چاپ گردید. ابن خلدون محصل فخر را به نام لباب المحصل خلاصه می‌کند. در این کتاب از کلام خواجه که او را امام کبیر می‌خواند، بهره می‌برد.^۲ حاجی خلیفه از دو شرح بر این تلخیص از ابو حامد احمد بن علی ابن الشلیبی و عصام الدین ابراهیم بن عربشاه الاسفرائینی در گذشته ۹۴۵ ق خبر می‌دهد.^۳ میرداماد نیز به این کتاب علاقه دارد و از آن فراوان نقل می‌کند.^۴ صدرالمآلهین هم چند بار سخن خواجه را از این کتاب نقل کرده است.

علامه حسن زاده آملی از سخن خواجه در این مقدمه مبنی بر بودن مردمان در تحیر استنباط می‌کنند که این کتاب قبل از تجرید الاعتقاد نگاشته شده است و تجرید ناسخ تلخیص است؛ همچنین می‌فرمایند منزلت تجرید الاعتقاد در برابر نقد المحصل همانند جایگاه شرح خواجه طوسی بر اشارات است، در برابر شرح فخر رازی که شرح خواجه شرح فخر را که جرح بود، نسخ کرد.^۵ عارف تامر، نظری به عکس دارد، او که در پی اسماعیلی نشان دادن خواجه است، به سبب آنکه تلخیص المحصل به آنچه او سینوی اسماعیلی می‌خواند، تمایل دارد؛ و تامر آن را عقیده نهایی خواجه می‌داند.^۶ این سخن او به دو جهت قابل خدشه است یکی آنکه در تلخیص المحصل هیچ نشانه روشن و بی‌شک واضحی بر اسماعیلی بودن خواجه نیست حتی او برخی باطنیه را - البته با



علامه مجلسی

خواجه بدارا
قول شیعه
نمی‌داند و آن
را متکی بر خبر
واحدی می‌داند
که نه موجب
علم است و
نه عمل.
مرحوم مجلسی
این موضع
خواجه در
تلخیص را
به سبب
احاطه نداشتن
خواجه به
بسیاری از
اخبار شیعه
می‌داند و سپس
اخبار را
می‌آورد.

احتیاط - خارج از دین می‌داند.^۷
در انتهای رساله نیز می‌گوید از
آنجایی که فخر قول باطنیه
را در امامت نیاورده است و
خواجه هم ملتزم به تلخیص
بوده است، پس او هم سخنی
در این مورد نمی‌گوید.^۸ دو
دیگر آنکه به فرض که هرچه
ابن سینا یا دیگر فلاسفه گفتند
مطابق با اسماعیلیه باشد، اما
خواجه در برخی مواضع با
فلاسفه هماهنگ نیست و نظر
فخر را می‌پذیرد، یک نمونه آن
بحث ترکیب تصدیق است که
در پی از آن خواهیم گفت.

محصل فخرالدین رازی
شامل چهار رکن است و به
پیروی تلخیص خواجه از آن،
رکن اول در بیان سه مقدمه
است که بیشتر مباحث منطقی
است. خواجه از همان ابتدا
نقش منتقد را دارد. در جایی در بخش تصدیقات، فخر از زبان
برخی فلاسفه نقل می‌کند که چون حس در ادراکات جزئی در
معرض اشتباه است، پس حکم او پذیرفته نیست و شروع می‌کند
پنج وجه برای اغلاطی را که در حس پدید می‌آیند، برمی‌شمرد.^۹
خواجه در ابتدا می‌گوید: حس را حکمی چه در جزئیات و چه در
کلیات نیست و حاکم عقل است و در هر مورد به تفصیل سخن
می‌گوید که شامل بحث ابصار و حس مشترک و برخی دیگر از
دیگر مباحث علم النفس فلسفی است.^{۱۰}

رکن دوم محصل حول مسأله وجود و عدم تقسیمات وجود
است. فخر مثل بعضی معتزله قائل به ثبوت بعضی معدومات
است که از آن تعبیر به حال می‌شود.^{۱۱} خواجه برخی دلایل ثبوت
معدوم را نقد می‌کند.^{۱۲} در تقسیم وجود به واجب و ممکن خواجه
با مبنای تشکیک در وجود، به فرق بین واجب و ممکن اشاره
می‌کند.^{۱۳}

رکن سوم در الهیات، یعنی ذات و صفات و افعال خدای عزّ
وجلّ است. فخر چند برهان بر اثبات خدا می‌آورد و خواجه اکثراً
فقط سخنان او را شرح می‌دهد و احياناً اگر خطایی است، گوشزد
می‌کند.^{۱۴} مبحث صفات را فخر با ماهیت خدا شروع می‌کند و
قول خود را مبنی بر ماهیت داشتن خدا - تعالی عن ذلک -
در مخالفت با ابن سینا می‌آورد؛ خواجه می‌گوید لازمه سخن او
امکان ذات واجب است.^{۱۵}

رکن چهارم در سمعیات است و فخر در آن نبوت و معاد و
ایمان و امامت را می‌گنجانند. فخر صاحب گناه کبیره را به خاطر
ایمانش مؤمن مطیع و به خاطر گناه مؤمن عاصی می‌داند. خواجه

تاریخ پیدایش این مسأله و دلیل کافر دانستن خواجه صاحب
کبیره را بیان می‌کند.^{۱۶} در انتهای بحث از ایمان، فخر می‌گوید
کفر عبارت است از انکار آنچه به علم ضروری آورده رسول (ص)
است. بنابراین هیچ کدام از اهل قبله تکفیر نمی‌شوند، چون منکر
اموری هستند که علم ضروری به آورده رسول (ص) بودن آنها
نیست، بلکه علم نظری به آن داریم که آورده رسول (ص) است.
منظور فخر در این جا از ضروری، بدیهی است. خواجه نیز در پی
می‌فرماید گفته او نزدیکتر به احتیاط است از سخن دیگران؛ زیرا
در تکفیر مسلمین خطر است.^{۱۷} خواجه در این کتاب بارها جبهه
مقابل معتزله را اهل سنت می‌نامد.^{۱۸}

در ادامه بی هیچ قضاوتی در موضعی از تلخیص خواجه
درنگی می‌کنیم. امید که اهل پژوهش را به کار آید:

۱. می‌دانیم که فخر رازی تصدیق را مرکب از مجموع
تصورات با حکم می‌داند و آن را بسیط نمی‌داند. خواجه می‌گوید:
مصنف در این سخن با سایر حکما مخالف است؛ او سخن فخر را
به گونه‌ای شرح می‌کند که ترکیب تصدیق که البته صراحتی در
متن محصل ندارد، از آن فهمیده شود.^{۱۹} گفتنی است اگر مبنای
فخر پذیرفته شود، لوازمی در پی خواهد داشت؛ یکی آنکه هیچ
تصدیقی بدیهی نخواهد بود، مگر آنکه اجزای آن یعنی تصورات
بدیهی باشند، به این سبب اگر اختلافی در بین دانشمندان در
یک حکم بود، آن تصدیق غیر بدیهی خواهد بود. خواجه گویا در
شرح اشارات اختلاف اهل علم را ناشی از ابهام تصورات سازنده
آن تصدیق می‌داند. بر مبنای فخر یعنی مرکب انگاری تصدیق
این پاسخ قابل دفع است. چون ابهام در تصور و غیر بدیهی بودن
آن موجب غیر بدیهی بودن تصدیق خواهد شد.^{۲۰} اما خواجه در
تلخیص المحصل در بحث از مسأله احکام وجود، درباره ترکیب
تصدیق حق را به فخر می‌دهد و اعتراض به آن را ظاهر الفساد
می‌داند.^{۲۱}

۲. فخر رازی در متن محصل قاعده فلاسفه را مبنی بر
مسبوقیت هر حادثی به ماده و مدت مخدوش می‌داند. برای
مسبوق بودن حادث به مدت فلاسفه می‌گویند که نبود هر حادثی
پیش از بود اوست؛ این پیشی خود عدم نیست، چون عدم قبل
و بعد یک شیء همانند است و قبل با بعد یکی نیست؛ بنابراین
صفتی وجودی است که موصوفی وجودی می‌خواهد، چون چنین
است پس پیش از هر حادثی باید چیزی باشد که موصوف به
قبلیت است و ابتدایی ندارد؛ این امر همان زمان است که پیشی و
پسی را به خاطر ذات خود می‌پذیرد. فخر رازی خدشه می‌کند، اگر
پیشی نبود حادث بر خودش به زمان باشد، تقدم هر جزء از زمان
باید به زمانی دیگر باشد. گرچه او ادامه نمی‌دهد اما این سخنش
یعنی آنکه لازمه گفته فلاسفه تسلسل است.

خواجه به فخر ایراد می‌گیرد که قبلیت و بعدیت به سبب
ذات زمان به زمان ملحق می‌شود و به غیر زمان به سبب زمان،
پس وجود و عدم که زمان در مفهومشان نیست، برای انصاف
به پیشی و پسی نیاز به زمان دارند و اجزای زمان به جز ذات
خودشان برای انصاف به قبلیت و بعدیت محتاج چیزی نیستند.^{۲۲}

میرداماد این سخن خاتم المحققین را ویرانگر اساس تشکیک فخر می‌داند.^{۳۳} این در حالی است که در متن تجرید خواجه به صراحت آمده است حادث را نیازی به ماده و مدت نیست و گرنه تسلسل لازم می‌آید.^{۳۴} علامه حلی در شرح می‌گوید: اگر پیشی و پسی به خاطر ذات زمان ملحق به آن شوند، اجزای زمان مختلف الحقیقه می‌شوند و این را فلاسفه قبول ندارند؛^{۳۵} پس اشکال تسلسل در نظر او به قوت خود باقی است. این سخن علامه حلی در مقام شرح تجرید خواجه به نوعی جواب خود خواجه در تلخیص المحصل می‌تواند باشد. آیت الله حسن زاده آملی در حاشیه، تسلسل را تعاقبی پس غیر محال می‌داند و تحقیق مسبوقیت حادث به ماده و مدت را موکول به حق توحید یعنی توحید وجود حق صمدی ذی المعارج می‌فرماید.^{۳۶}

۳. فخر در انتهای محصل از قول سلیمان بن جریر زیدی قول به بدا را گریزی برای شیعه معرفی می‌کند. خواجه بدا را قول شیعه نمی‌داند و آن را متکی بر خبر واحدی می‌داند که نه موجب علم است و نه عمل.^{۳۷} مرحوم مجلسی این موضع خواجه در تلخیص را به سبب احاطه نداشتن خواجه به بسیاری از اخبار شیعه می‌داند و سپس اخبار را می‌آورد.^{۳۸} میرداماد در کتاب نبراس الضیا می‌گوید از طریق اهل سنت در باره بدا اخبار وارد است و از طریق شیعه این روایات کثیر الطرق و با اسانید معتبر است.^{۳۹} مرحوم شعرانی در حاشیه شرح کافی ملا صالح مازندرانی می‌گوید: انکار بدا مختص به خواجه نیست و قولی معتبر در میان محققان شیعه است و سید مرتضی در الذریعة و شیخ طوسی در العدة و التبیان، علامه حلی در نهیة الاصول و طبرسی در مجمع البیان و ابوالفتح در تفسیر نیز بر این عقیده‌اند؛ مرحوم شعرانی سپس نسبت بدا به خدای جل و علا را مثل نسبت نسیان و غضب و امثال آن به او تعالی می‌داند که تأویل با مذهب و عقل واجب است.^{۴۰}

منابع و مأخذ

- ابن خلدون، عبدالرحمن، لباب المحصل فی اصول الدین، راجعه مع مقدمه نقدیه محمد علی ابو ریان، تحقیق و تعلیق عباس محمد حسن سلیمان، اسکندریه: دار المعرفة الجامعیة، ۱۹۶۶.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبد الله، کشف الظنون، تصحیح و تعلیق محمد شرف الدین، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.
- حلی، حسن، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق آیت الله حسن زاده آملی، قم: مؤسسه نشر الإسلامی، ۱۴۱۷.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر، المناظرات، تحقیق و تعریف و تقدیم الدكتور عارف تامر، بیروت: المؤسسة عزالدین، ۱۴۱۲.
- همو، منطلق الملخص، مقدمه و تصحیح و تحقیق دکتر احد فرامرز قراملکی آدینه اصغری نژاد، تهران: دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۱.
- نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، تلخیص المحصل بانضمام رسائل و فوائد کلامی، به اهتمام عبد الله نورانی، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۵.

- مازندرانی، مولی محمد صالح، شرح أصول الکافی، مع تعلیقات المیرزا أبو الحسن الشعرانی، ضبط و تصحیح السید علی عاشور، بیروت: دار إحياء التراث العربی للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۲۱.

- میرداماد، محمد باقر، القیسات، به اهتمام دکتر مهدی محقق دکتر سید علی موسوی بهبهانی دکتر ابراهیم دیباجی توشیهیکو ایزوتسو، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- همو، نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء، مع تعلیقات ملا علی نوری، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۴.

پی‌نوشت‌ها

* استادیار دانشگاه یاسوج.

۱. تلخیص المحصل، صص ۲-۱.
۲. لباب المحصل فی اصول الدین، ص ۶۱.
۳. کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۶۱۴.
۴. ر.ک: مقدمه دکتر مهدی محقق بر قیسات ص ۱۹.
۵. کشف المراد، ص ۷.
۶. المناظرات، صص ۴۱-۴۰.
۷. تلخیص المحصل، ص ۴۱۳.
۸. همان، ص ۴۲۲ در ادامه تلخیص المحصل رساله ای از خواجه با نام قواعد العقاید چاپ شده است که در آنجا خواجه از اسماعیلیه می‌گوید و می‌گوید آنها را ملاحظه هم نامیده اند. ر.ک: ص ۴۵۸.
۹. تلخیص المحصل، ص ۱۴.
۱۰. همان، صص ۲۲-۱۵.
۱۱. همان، ص ۷۶.
۱۲. همان، صص ۷۸-۷۷.
۱۳. همان، ص ۹۳.
۱۴. همان، ص ۲۴۵.
۱۵. همان، ص ۲۵۸.
۱۶. همان، ص ۴۰۳.
۱۷. همان، ص ۴۰۵.
۱۸. برای نمونه ر.ک: ص ۵۵.
۱۹. تلخیص المحصل، ص ۶.
۲۰. منطلق الملخص، مقدمه مصحح، صص ۳۸-۳۹.
۲۱. تلخیص المحصل، ص ۹۳ همچنین ر.ک: ص ۵۶.
۲۲. تلخیص المحصل، ص ۱۲۸.
۲۳. القیسات، ص ۱۰۴.
۲۴. کشف المراد، ص ۱۲۳.
۲۵. همان، ص ۱۲۴.
۲۶. همان، ص ۱۲۳ حاشیه ۱.
۲۷. تلخیص المحصل، صص ۴۲۱-۴۲۲.
۲۸. بحار الانوار، ج ۴ ص ۱۲۳.
۲۹. نبراس الضیاء و تسواء السواء، صص ۷-۸.
۳۰. شرح الکافی، ج ۴ ص ۲۳۶ حاشیه ۱.